

! کارگران جهان متحد شوید

وضعیت فعلی و گام های ضروری (نکاتی در مورد جنبش دانشجویی و چپ)

وبلاگ تریبون مارکسیسم

۱۳۸۷/۲/۳۰

[/http://tmarxism.blogfa.com](http://tmarxism.blogfa.com)

مطالعه دقیق این مطلب به رفقای دانشجوی چپ و سوسیالیستی که هنوز در حالت سردرگمی پس از ضربه آذرماه سال گذشته به سر می برند و در پی یافتن علل به وجود آمدن این وضعیت و یافتن راههای برون رفت از آن هستند پیشنهاد می شود .

هدف این یادداشت این است که، با گردآوری یک سلسله نظرات در یک شمای واحد تحلیلی، بر محورهایی تأکید کند که تمرکز بحث بر آنها می تواند بحث های جاری در مورد ضربه اخیر را با سرعت به فرجام برساند و به نتیجه گیری عملی برای فعالان چپ منجر شود .

۱) ویژگی وضعیت فعلی جنبش دانشجویی :

قاعدتا این نکته مورد توافق عمومی است که مشخصه وضعیت فعلی جنبش دانشجویی این است که در پی اتفاقات آذرماه گذشته جنبش دانشجویی ضربه خورده و عقب نشینی کرده است. برای تعیین گام های ضروری ای که پیشروی دوباره جنبش دانشجویی را ممکن کند شناخت ماهیت این " عقب نشینی " (یا هر اسم دیگری که رویش بگذاریم) حیاتی است. موضوع اصلی این یادداشت هم تحلیلی از علل و ماهیت این عقب نشینی است، اما برای سهولت سنجش صحت و سقم مفروضات و تحلیل های این یادداشت، شاید بهتر است بطور سیستماتیکی اینجا نخست بحث را با بررسی آمپریک عرصه های عقب نشینی ادامه دهیم و در بندهای

بعدی به علل تحلیلی وضعیت بپردازیم. می توان عرصه های این عقب نشینی را در دو سطح عمومی عوامل ذهنی و عینی بررسی کرد :

۱.۱ (عامل ذهنی :

هر عقب نشینی طبعا با تخریب روحیه همراه است، اما برای مقابله لازم است تا در هر مورد شکل خاص این تخریب روحیه را شناخت. اکنون بعد از گذشت چند ماه (به نظر نگارنده) می توان دید که این تخریب روحیه شکل مرعوب شدن ندارد، بلکه بیشتر از جنس گیجی یا، شاید به بیان دقیق تر، حیرت است. و بلافاصله باید اضافه کرد که (چنانچه تحرک توده دانشجویان در شیراز و تبریز در چند ماه اخیر شاخص روحیه عمومی توده دانشجویان باشد): اولاً این گیجی و حیرت از لحاظ جغرافیایی در تهران غالب تر است تا شهرستانها؛ ثانياً، و مهم تر، حتی می توان گفت که این گیجی و حیرت وجه مشخصه توده دانشجویان در حال حاضر نیست (شاید از جمله به این دلیل ساده که توده دانشجویان در میدان نبودند و جنبش دانشجویی عمدتاً به نیروی مستقیم فعالان چپ پیش می رفت)، بلکه بیشتر ویژه دانشجویان چپ و فعالان چپ دانشجویی است. (با اینهمه، به دلایلی که اینجا لزومی به تکرارش نیست، وضعیت چپ دانشجویی برای سرنوشت آتی کل جنبش دانشجویی به تمام معنا تعیین کننده است، و به همین دلیل، حتی از زاویه منفعت عمومی جنبش دانشجویی نیز، وضعیت ذهنی چپ دانشجویی باید محور بررسی باشد.) همراه با این گیجی و حیرت، بی اعتمادی نیز بعنوان یکی از عوامل ذهنی قطعاً رشد کرده است، اما به نظر می رسد بیش از آنکه توده دانشجویان به فعالان چپ جنبش دانشجویی بی اعتمادی نشان دهند (شاید چون "توده" دانشجو از مآواقع زندان بی خبر است)، اعتماد متقابل در مناسبات بین فعالان و رهبران عملی در چپ دانشجویی کاهش یافته است. یک نتیجه این بی اعتمادی البته بی میلی به ارتباط جمعی و اکراه از کار متشکل است (که بلافاصله به معنای تضعیف کلیت جنبش دانشجویی هم می شود.)

بررسی فاکتورهای ذهنی را می توان چنین جمع بندی کرد: ضربه اخیر در سطح عوامل ذهنی به تضعیف چپ در جنبش دانشجویی منجر شده است. (که با توجه به دینامیسم پایه ای مبارزه برای دموکراسی در این دوران تاریخی و در کشوری مثل ایران، بلافاصله به معنای تضعیف عوامل ذهنی کلیت جنبش دانشجویی است)

۲.۱ (عوامل عینی :

عقب نشینی در وضعیت عینی را می توان در دو سطح درونی و بیرونی بررسی کرد:

1.2.1 (توازن نیروها در درون جنبش دانشجویی

علیرغم ضربه خوردن و حیرت چپ دانشجویی، به نظر می رسد موازنه نیروهای سیاسی در درون جنبش دانشجویی به سود گرایش لیبرالی (شامل سوسیال دموکراسی) تغییر نکرده است. علت این امر بیشک ناتوانی عمومی استراتژیک لیبرالیسم ایران است. هرچند بلافاصله باید اضافه کرد که در صورت تداوم وضعیت فعلی (یعنی شرایط حاضر عقب نشینی)، بالاجبار توازن نیروها به زیان چپ در جنبش دانشجویی تغییر خواهد یافت: حتی وقتی نیروهای لیبرال (و سوسیال دموکرات) نتوانند خود مستقیماً دست بالا بیابند، هژمونی سیاست لیبرالی در جنبش دانشجویی می تواند به اشکال دیگری مجدداً برقرار شود؛ مشخصاً در اشکال رواج نوعی چپ اردوگاهی سابق یا چپ "دموکراتیک" و ضد جهانی شدن و ضد نئولیبرال (یا به احتمال قوی تر ملقمه ای از آنها)، که صفت مشخصه شان نه فقط مخدوش بودن مارکسیسم آنها در سطح ایدئولوژی، نه فقط غیرکارگری بودن پایه اجتماعی آنها، بلکه همچنین و بویژه از لحاظ سیاسی در تعلق آنها به استراتژی "دموکراتیک" و غیرسوسیالیستی ای است که از لحاظ ابژکتیف در بهترین حالت تنها می تواند در جناح چپ استراتژی لیبرالی قرار گیرد (یا در حقیقت جزئی از استراتژی لیبرالی در رابطه با جنبش های اجتماعی شمرده شود). اگر این اتفاق نیفتاده، یا به عبارت بهتر هنوز نیفتاده، علل آن را باید در وضعیت درونی این چنین گرایشهایی جستجو کرد.

۲.۲.۱ (تناسب قوا در سطح جامعه

تعطیل شدن عملی نشریه های (مجاز و رسمی) دانشجویی، به محاق افتادن تشکل های اعلام شده چپ دانشجویی (چپ رادیکال، کارگری، شورایی...)، برگزار نشدن جلسات و کلاسها و نشستها و گردهمایی های علنی از جانب فعالان چپ، و... همه و همه نشان از تغییر تناسب قوا با رژیم حاکم است. به عبارت دقیق تر، دستاوردهای دموکراتیکی که جنبش دانشجویی، به یمن هژمونی چپ، ظرف مدت کوتاهی عملاً به رژیم تحمیل کرده بود اکنون تقریباً تماماً از میان رفته اند. (به بخش ۳.۱ نگاه کنید). این مهمترین جنبه عقب نشینی ناشی از ضربه اخیر است. کسب عملی و برقراری دوفاکتوی درجه ای از آزادی بیان، مطبوعات، تجمع و تشکل و تظاهرات و نظایر

اینها، مهمترین دستاورد ابژکتیف جنبش دانشجویی بود، که نه فقط تناسب قوای جنبش دانشجویی و رژیم حاکم را تغییر داده بود، بلکه عموماً بر تناسب قوای عمومی جنبش‌های اجتماعی با رژیم تأثیر می‌گذاشت. (اینجا تکرار این نکته لازم نیست که چرا تمام این دستاوردها تنها با هژمونی چپ، و نه فعالیت‌های لیبرال‌ها، ممکن می‌شد و شد.)

بزرگترین اشتباه برای فعالان چپ این خواهد بود که در بررسی سیر تاکتونی جنبش دانشجویی و ارزیابی از وضعیت فعلی، چنین دستاوردهای دموکراتیکی را تحت عنوان "شیوه کار علنی" رده بندی کنند، و جایگاه مرکزی آنها را در یک استراتژی سیاسی سوسیالیستی باز نشانند. (مثلاً نگاه کنید به بذر ۲۵) در ادامه به مسأله "علنی کاری" باز می‌گردیم (بخش ۴)

خلاصه کنیم: مشخصه وضعیت فعلی جنبش دانشجویی یک عقب نشینی است؛ محتوای این عقب نشینی از لحاظ عینی از کف رفتن دستاوردهای دموکراتیکی (برای کل جامعه) است که جنبش دانشجویی ظرف مدت کوتاهی بطور دوفاکتو با تحمیل درجه ای از آزادی‌های سیاسی به رژیم (هرچند به ناگزیر عمدتاً در محدوده دانشگاه‌ها) کسب کرده بود.

این واقعیت که این دستاوردها به یمن هژمونی چپ به دست آمده بود (و تنها این چنین می‌توانست به دست آید)، و این واقعیت که اکنون از کف رفتن این دستاوردها همراه و همزمان است با تضعیف چپ دانشجویی به منزله عنصر ذهنی تعیین کننده در جنبش دانشجویی، گویای این است که جبران این عقب نشینی (و طبعاً فراتر رفتن از دستاوردهای پیش از ۱۳ آذر) تماماً به سیر چپ دانشجویی گره می‌خورد.

(از لحاظ تحلیلی، روشن است که می‌توان وضعیتی را تصور کرد که از کف رفتن دستاوردهای دموکراتیک نه فقط با تضعیف عنصر ذهنی چپ همراه نیست، بلکه با تقویت و انسجام او و استحکام او بر جنبش همراه می‌شود. یک مثال تاریخی اش موقعیت بلشویک‌ها در ژوئن ۱۹۱۷. بنابراین تأکید بر تضعیف عامل ذهنی چپ در جنبش دانشجویی در حال حاضر به معنای تأکید بر یک ویژگی وضعیت فعلی جنبش دانشجویی است)

بدون غلبه بر اغتشاش (گجی، حیرت، انفعال، بی‌اعتمادی، ...) فعالان چپ، بدون ایجاد انسجام تازه و وسیعی در چپ دانشجویی، پیشروی جنبش دانشجویی و اعاده دستاوردهای از کف رفته ممکن نیست. بنابراین، هرچند که ایجاد تحرک توده

دانشجویی و ادای سهم در قبال مسائل آن یک وظیفه روتین فعالان چپ است (امری که به نظر می رسد حتی بهتر از دوره گذشته در دست انجام است و در ادامه به آن باز می گردیم)، باید تأکید کرد که بدون عروج دوباره نیرومند چپ در جنبش دانشجویی، تحرک توده های دانشجو، حتی اگر با سیاست های لیبرالی نیروهای جدیدی مهار نشود، به ناگزیر از توش و توان خواهد افتاد.

از این رو، تمرکز بحث های این یادداشت در ادامه بر معضلات چپ دانشجویی است که حلقه اصلی برای پاسخگویی به معضل جبران عقب نشینی جنبش دانشجویی است .

2) علل عقب نشینی:

شناخت آمپریک وضعیت حاضر، حتی اگر از لحاظ ابژکتیف تصویر کاملی از واقعیات باشد، حتی برای ایجاد انسجام تازه ای در چپ تکافو نمی کند. گنجی و حیرت رایج نزد فعالان چپ (که طبعا با درجاتی از انفعال نیز در میان بعضی بخش های فعالان چپ همراه است) نتیجه نشناختن وضعیت فعلی نیست؛ بلکه شاید گنجی و حیرت در مقابل سیر حرکتی که به ضربه ۱۳ آذر منجر شد باعث بی تفاوتی و بی اشتیاهی برای شناخت وضعیت فعلی نزد بسیاری از فعالان چپ باشد .

توضیح علل سیر جنبش دانشجویی، و این یعنی سیر چپ دانشجویی و عمدتا بخش موسوم به "چپ رادیکال"، و حتی سیر "چپ کارگری" نیز، حتی برای تغییر فضای عمومی حاکم بر فعالان چپ ضروری است. ایجاد انسجام تازه ای در چپ دانشجویی قطعا در گرو مقبولیت تحلیل واحدی از علل این شکست و عقب نشینی است. علاوه بر این، روشن است که (بخصوص اگر، یا تا آنجا که، جلب اعتماد توده دانشجویان به رهبران عملی چپ معضل باشد) بدون شناخت و تحلیل از علل این عقب نشینی نمی توان توده دانشجویان را قانع کرد که بار دیگر به توصیه رهبران چپ گوش فرا دهند. برقراری (مجدد) هژمونی چپ در جنبش دانشجویی تماما در گرو تحلیلی روشن، صادقانه، و قانع کننده از علل عقب نشینی اخیر است. به همین اعتبار می توان گفت که عموما برای جنبش دانشجویی مبارزه برای کسب مجدد درجه ای از آزادی های دموکراتیک بدون ارائه و تثبیت یک تحلیل جامع و قابل فهم عموم از عقب نشینی اخیر ممکن نیست.

شاید بهتر است بجای ارائه اثباتی علل تحلیلی عقب نشینی اخیر، بدوا بحث خود را با بررسی برخی تحلیل هایی دنبال کنیم که یا از زوایای مختلف در اظهار نظرهای

تاکنون صریحا ابراز شده اند و یا بسیاری از اظهار نظرهای پراکنده راجع به ضربه
اخیر نهایتا بر چنین تحلیل هایی می تواند استوار شود.

۱،۲ (تحلیل های رایج :

۱،۱،۲ (اشتباه تاکتیکی؟

به استثناء برخی مبلغان خستگی ناپذیر حزب حکمتیست، که به نحو غیرقابل فهمی
امروز هم اصرار دارند که تظاهرات دانشجویی آذرماه گذشته یک پیروزی بزرگ
محسوب می شود (مثلا نگاه کنید به متن کتبی حرفهای رحمان حسین زاده در پلنوم
اخیرشان، در سایت آزادی بیان)، اکنون باید بر همه روشن باشد که چپ دانشجویی
در تهران در ارزیابی از تناسب قوا اشتباه کرده بود و فراخواندن به تظاهرات ۱۳ آذر
نقطه اوج چنین ارزیابی نادرستی بود. اما آیا این صرفا یک اشتباه تاکتیکی بود؟ ()
برخی از اظهار نظر های انتقادی، با تکیه بر مقوله "کم بها دادن به دشمن" در
بهترین حالت تلویحا به چنین تحلیلی متکی هستند). مثلا نشریه بذر ۲۵، که "کم بها
دادن به دشمن" را یکی از سه دلیل ضربه اخیر می شمارد، (و حتی بسیاری
انتقادات را که در رده "علنی گرایی افراطی" بیان می کند منطقا تنها نتیجه "کم بها
دادن به دشمن" می باید شمرده شوند). چنین انتقادهایی، حال تحت عنوان "کم بها
دادن به دشمن" یا نظایر آن، در محتوای خود این را می گویند که دانشجویان چپ (و
مشخصا جریان چپ رادیکال) رژیم را زیاده و زودتر از وقت چالش کرد، شعارها و
شیوه های تندی در پیش گرفت و در نتیجه حمله رژیم و شکست آنها محتوم بود .

در این شکی نیست که چپ دانشجویی در تهران اشتباهات تاکتیکی داشت، و مشخصا
آکسیون ۱۳ آذر، بدون بسیج توده دانشجویی، و بخصوص به سبب حساسیت
شعارهای ضد جنگ (که مستقل از درجه حساسیت آن، از زاویه تحلیل مارکسیستی از
وضعیت منطقه در خود نادرست بود) تاکتیک بشدت نادرستی بود. اما علت اتخاذ
چنین تاکتیکی نادرستی این نبود که فعالان چپ رادیکال قدر مطلق نیروی دشمن را
نمی دیدند. (توازن قوا هیچگاه محاسبه ای کمی نیست، و تا روز آخر نیز هر ارتش
رژیم خودکامه ای برتری تسلیحاتی به مردم قیام کننده دارد). اتخاذ چنین تاکتیک
هایی (و مشخصا آکسیون ۱۳ آذر) به ویژه توسط «چپ رادیکال» در جنبش
دانشجویی متکی به ارزیابی ای از موقعیت سیاسی-اجتماعی ای است که وضعیت را
انقلابی (یا چیزی معادل آن) می شمارد . (حزب حکمتیست از اصطلاح "موقعیت
انقلابی" یا "وضعیت انقلابی" مدتی است که استفاده نمی کند اما، از مدتی پیش از

آذرماه گذشته، با تکیه بر حمله نظامی محتمل امریکا یک وضعیت بحرانی و فروپاشی اجتماعی را ترسیم می کرد که عینا همان نتایجی را از آن می گرفت که از یک وضعیت انقلابی. شرط توفیق یک تاکتیک البته ارزیابی واقع بینانه از توازن نیروهاست، اما پارامتر تعیین کننده برای چنین ارزیابی ای این است که اوضاع را انقلابی یا غیرانقلابی ارزیابی کنیم، و نه فقط آکسیون تاکتیکی «چپ رادیکال» در ۱۳ آذر، بلکه از مدتها پیش می شد در ارزیابی های مکتوب کاربدستان «چپ رادیکال» از اوضاع نشانه های زمخت یک ارزیابی ذهنی از وضعیت بمثابة وضعیتی انقلابی یا بحرانی دید. (مثلا با رواج شعارهایی نظیر "زمان حفر سنگرها فرا رسیده است"، که در همان روز گفتنش نیز می باید نگران سرانجام تراژیک گوینده اش شد.) (زیرنویس ۱)

اشتباهات تاکتیکی "چپ رادیکال" بسادگی ناشی از "کم بها دادن به نیروی دشمن" نبود، بلکه اساسا به ارزیابی نادرست و بسیار ذهنی ای از موقعیت سیاسی جامعه (انقلابی یا بحرانی بودن) اتکاء داشت. (زیرنویس ۲) در جنبش دانشجویی، نظیر هر جنبشی، اتخاذ تاکتیک های درست، یعنی تاکتیک هایی که امکان بالایی برای موفقیت دارند، نه فقط به ارزیابی واقع بینانه از توازن قوا بستگی دارد، بلکه نخستین پیش شرط ارزیابی واقع بینانه از توازن قوا شناخت وضعیت جامعه، یعنی انقلابی بودن یا غیرانقلابی بودن اوضاع، است. بی توجهی به این واقعیات فورا به معنای رفتار غیرمسئولانه با سرمایه جنبش های اجتماعی است. (زیرنویس ۳) اینکه بخش بزرگی از دست اندرکاران اصلی «چپ رادیکال» شناخت نادرستی از وضعیت سیاسی-اجتماعی ایران داشتند به نوبه خود (حال به سبب تعلق سازمانی یا فکری، یا قائم به ذات و مستقل از اینها) ناشی از دلبستگی ای غیرعقلانی به استراتژی سیاسی ای بود که نظریه های منصور حکمت در مورد قدرت گیری مستقیم حزب، و مشخصا حککا و امروزه بویژه حزب حکمتیست، بهترین نماینده آن در صحنه اپوزیسیون ایران است .

2.1.2 (کم بها دادن به کار مخفی؟)

ضربه اخیر به مناسبت تظاهرات ۱۳ آذر آغاز شد، اما عقب نشینی ای که پیامد این ضربه در جنبش دانشجویی بود بیشتر محصول آنچه است که در زندان و در بازجویی ها در مورد فعالیت برخی از رهبران «چپ رادیکال» و " دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب " تهران در رابطه با حزب حکمتیست فاش شد. نگاهی به عرصه های

عقب نشینی (بند ۱ بالا) بسادگی نشان می دهد که نه فقط اغتشاش فعالان چپ مهمترین عامل در عوامل ذهنی عقب نشینی را می سازد، بلکه مهمترین جنبه های عینی عقب نشینی نیز معلول افت فعالیت چپ است که عمدتا (ولی نه تماما) ناشی از همین اغتشاش (گیجی، حیرت، بی اعتمادی متقابل، بعضا انفعال، و...) است. و کافی است تجسم کنیم که چنین ماجراهایی در بازجویی ها فاش نمی شد (یا اساسا وجود نداشت تا فاش شود) تا ببینیم که در این صورت فعالان چپ بیرون از زندان دچار چنین وضعیتی نمی شدند. واضح است که در این صورت نیز هنوز با معضلاتی روبرو بودند، اما این معضلات از جنس "حیرت" نبود و کیفیتا متفاوت می بود؛ نظیر چگونگی ادامه کار در شرایط غیبت بسیاری از رفقا، و غیره. بنابراین از لحاظ تحلیلی علت اصلی عقب نشینی در فاش شدن فعالیت های برخی از دانشجویان دستگیر شده در رابطه با حکمتیست هاست و باید این مقوله را بیشتر بررسی کرد:

الف) جنبه فنی

ساده ترین واکنش، گل و گشاد بودن روابط اینها با حزب مربوطه را مورد انتقاد قرار می دهد. با اطلاعاتی که در سطح عمومی پخش شده بسادگی می توان دید که اصول اولیه «فن پنهان کاری» در روابط اینها رعایت نشده است (و شاید عمدتا از طرف مراکز خود حزب مربوطه نقض شده است). بیشک چنانچه موازین کار مخفی در این رابطه و این نوع فعالیت ها بهتر رعایت شده بود و در بازجویی ها از چشم پلیس پنهان می ماند، عقب نشینی ناشی از این ضربه در جنبش کیفیتا محدودتر می بود. اما اشتباه بزرگی است اگر بررسی علل تحلیلی عقب نشینی به این درس ساده اکتفا شود که باید موازین کار مخفی و پنهان کاری در فعالیت سیاسی در شرایط اختناق را بهتر به کار بست (درسی که آموختنش لزومی به چنین هزینه ای برای جنبش دانشجویی و چپ نداشت). این نقدی فنی است، که نه فقط نقدی ناقص است بلکه برای جبران عقب نشینی حاضر بکار نمی آید، و در نتیجه از لحاظ تحلیلی چنین نقدی نادرست است.

تنزل علت یابی به "عدم رعایت موازین کار مخفی" سطحی و آمپرسیستی است. هرکس (و نه فقط فعالان سیاسی) که فعالیت می کند که مطابق قوانین مملکت غیرقانونی است طبعا تلاش می کند تا از چشم پلیس پنهان بماند، و وقتی هم که گیر بیفتد همیشه می توان گفت که خوب پنهان کاری نکرده است و اگر چنان می کرد سلامت می ماند. اما تمام تجربه تاریخ می گوید که پنهان کاری هیچگاه صد در صد

ممکن نیست، و چنین فعالیت هایی همیشه با ریسک همراه است. (و عقلانی بودن این ریسک را شخصی که چنین ریسکی را تقبل می کند در مقایسه با فوائد فعالیتش می سنجد؛ قاچاقچی با میزان سود بالایش، ولی برای بسیاری که مجبور به اعمال غیرقانونی در کشوری مثل ایران می شوند -مثلا همجنس بازان- چنین انتخابی مساله ای اگزستانسیل است که زندگی شان بدون آن بی معنا می شود؛ و اینجا لازم نیست مبنای این محاسبه را برای فعالان سیاسی یادآور شویم.) در فعالیت سیاسی مخفی تا دنیا دنیا بوده سازمان ها و جنبش ها ضربه خورده اند و خواهند خورد. می توان با رعایت جوانب فنی احتمال ضربه را کاهش داد، اما نمی توان به صفر رساندش. ممکنست در یک نبرد بدون تلفات پیروز شد، اما بزرگترین ژنرال های تاریخ هم نتوانسته اند جنگی را با تلفات صفر پایان دهند. اینها بدیهیاتی است که فعالان چپ دانشجویی ایران هم حتما می دانند؛ بنابراین موجب اغتشاش (حیرت، انفعال...) چپ دانشجویی نفس ضربه اخیر و نفس آشکار شدن فعالیت های سازمانی عده ای از دستگیر شدگان نیست. بلکه این است که رابطه اینها با حزب مربوطه و فعالیت های "حزبی" اینها، همانطور که دیگران پیشتر خاطر نشان کرده اند، به ماجراجویی می مانست تا فعالیت کمونیستی. شعار نویسی حزبی و ارسال عکس آن برای چاپ در سایت های سازمانی خارج کشور، ربطی به شیوه تبلیغ کمونیستی ندارد و با تجربه مجاهدین و " شورای ملی مقاومت " رسوایی این شیوه ها دیگر شهره خاص و عام است. اینکه یک تاکتیک (هر تاکتیکی) بطور عمومی مجاز است یا در تاریخ جنبش کمونیستی بی سابقه نیست، معنایش اِدا این نیست که اتخاذش همواره مجاز است و عین کار کمونیستی است. (بوکس بازی البته جزو ورزش هاست، اما هر گردن کلفتی نمی تواند کتک زدن مردم را این طور توجیه کند که "داشتم ورزش می کردم".) آنچه برای چپ در جنبش دانشجویی معضل آفریده، نه نفس فاش شدن روابط و فعالیت های حزبی عده ای از رهبران و فعالان «چپ رادیکال» در بازجویی ها، بلکه کیفیت این فعالیت ها و این رابطه است. انتقاد " عدم رعایت مخفی کاری"، "عدم تلفیق کار مخفی و علنی" و نظایر اینها اِدا این معضل را نشانه نمی رود. انتقاد در سطح فنی نیست، در سطحی سیاسی است. بنابراین:

(ب) جنبه سیاسی

. آنچه ماهیت ضربه اخیر را می سازد نه نفس فعالیت حزبی مخفی برخی از فعالان دستگیر شده، بلکه نوع فعالیت حزبی ای است که مشغولش بودند. در تمام تاریخ

بارها فعالان "علنی کار" جنبش ها دستگیر شده اند و روشن شده است که برخی شان فعالیت حزبی دارند، ولی این امر نه در جنبش مربوطه منجر به بدبینی به فعالیت حزبی شده و نه باقی فعالان چپ را در تنگنا گذاشته. فعالان علنی کار دستگیر شده ای هم که رابطه مخفی حزبی شان در بازجویی فاش شده بهایش را، حال با سربلندی یا با در هم شکستن، پرداخته اند. این در مورد فعالان اتحادیه ای هر کشور غیردموکراتیکی به وفور وجود داشته. اما اگر بعد از دستگیری فلان فعال اتحادیه ای روشن شود که ایشان در محل اتحادیه اسلحه مخفی می کرده چون حزب متبوعش مشی چریک شهری دارد، واضح است که برای اتحادیه اش و فعالان چپش بحران ساخته است. این مورد را با صد من سریش نمی توان به "تلفیق کار مخفی و علنی" چسباند، بلکه یک دوگانگی آشکار، یا به عبارت بهتر یک ریاکاری سیاسی را می رساند. یوسف افتخاری را بعد از اعتصاب ۱۳۰۸ گرفتند و معلوم شد فرستاده خارج کشوری یک حزب ممنوعه بوده است؛ اما مأموریت حزبی او ساختن اتحادیه کارگران و مبارزه برای گرفتن اضافه دستمزد و بهبود شرایط کار بود، یعنی همان کاری که بدوا بخاطرش دستگیر شده بود. در همان دوران، محمد حجازی را که از اعضاء اتحادیه چاپ بود گرفتند و معلوم شد که او مخفیانه به کنگره پروفینترن رفته؛ اما که چه؟ رفته بود تا از سندیکای سرخ بین المللی بهتر بیاموزد اتحادیه چاپ خودشان چه باید بکند. در کار اینها هیچ دوگانگی ای نیست. فعالیت مخفی و حزبی اینها در راستا و ضامن پیشروی همان جنبشی است که اینها فعالان علنی کارش هم هستند. "تلفیق کار علنی و مخفی" برای اینها صدق می کند. اما آن کسی که معتقد است تا دیکتاتوری هست فعالیت اتحادیه ای کارگران رفرمیستی است و تنها راه مبارزه مسلحانه چریکی است، غلط می کند می آید داخل اتحادیه کارگران فعالیت می کند. چنین کسی ریاکار است؛ به باورهای خودش عمل نمی کند، و به کارگران نیز دروغ می گوید و به دروغ خود را شریک فعالیت "صنفی" و "رفرمیستی" آنها جا می زند. این تلفیق کار مخفی و علنی نیست، این (سوء) استفاده ابزاری از اتحادیه برای اهدافی است که این جنبش (به درست یا به نادرست) آنها را هدف خود قرار نداده است. و نتیجه اش همیشه ضرر زدن به جنبش کارگری بوده است.

آنچه در دستگیری های اخیر منشأ معضل برای چپ دانشجویی و مایه عقب نشینی برای کلیت جنبش دانشجویی شده است فاش شدن این حقیقت بود که اهداف و شیوه ها و فعالیت های مخفی وابستگان به حزب حکمتیست هیچ ربط و تناسبی با اهداف و

شیوه های اعلام شده جنبش دانشجویی نداشته است. حزبی که عامل تعیین کننده در شرایط انقلابی (یا بحرانی) را "گارد" مسلح حزبی می شمارد، حزبی که منتظر مداخله نظامی امریکا است تا به نیروی مسلح حزبی در مبارزه بر سر قدرت ایفای نقش کند، اگر به جنبش دانشجویی وارد شده برای اهداف این جنبش نیست، بلکه برای به خدمت گرفتن امکانات آن در راستای اهداف خودش است. (معنای درست و دقیق سکتاریسم در جنبش کارگری و سوسیالیستی این است: منافع سازمان خود را بر منافع جنبش مرجح داشتن؛ امری که سیاسی است، به اخلاق مربوط نیست و با نقد اخلاقی و جایگزینی اصول اخلاقی بهتر هم نمی توان درمانش کرد.)

علیرغم احساس همدردی نسبت به هر قربانی دستگیری های اخیر، این حقیقت را نباید پنهان کرد که فاش شدن رابطه و فعالیت حزبی افراد وابسته به حزب حکمتیست نشان داد که این فعالان **ریاکاری سیاسی** می کرده اند؛ به جنبش دانشجویی جاری بعنوان عرصه ای راهگشا برای تغییر جامعه (برای بهبود وضعیت دانشجویان، برای کسب آزادی های دموکراتیک، برای تدارک انقلاب، برای سوسیالیسم، ...) باور نداشته اند؛ به فعالیت خود بمنزله یک فعال علنی این جنبش هم بمنزله یک فعالیت سیاسی ارزشمند باور نداشته اند، بلکه نقش علنی آنها صرفاً پوششی بوده برای تسهیل فعالیت مخفی متباینی که مورد باور واقعی شان بوده.

شاید اینجا لازم است اضافه کنیم که این دوگانگی و ریاکاری سیاسی ذاتی مشی غیرکارگری و غیراجتماعی چنین احزابی نیست، بلکه مولود حضور فرصت طلبانه شان در جنبش های اجتماعی ای است که واقعا جایی در استراتژی سیاسی شان ندارد. چریک های فدائی در دهه ۱۳۵۰ برای تأمین هزینه نبرد چریکی خود بانک می زدند و با افتخار اطلاعیه می دادند که چرا خود را محق می بینند که از مراکز سرمایه ملی کمپرادورها به نفع جنبش خلق پول صادره کنند. اینها دچار هیچ دوگانگی ای نبودند، و حتی آنها که چنین مشی سیاسی ای را نادرست می دانستند هیچگاه در انسجام اخلاقی آنها تردید نکردند. حضور فرصت طلبانه حکمتیست ها در جنبش های اجتماعی ای که جایگاهی در مشی شان ندارد موجب ریاکاری سیاسی و اخلاقی است.

خلاصه کنیم. آنچه در ضربه اخیر برای جنبش دانشجویی (و بویژه چپ در جنبش دانشجویی) معضل ساز شده نه نفس فاش شدن روابط و فعالیت های حزبی برخی از دستگیر شدگان، بلکه **سیاست** حزب مربوطه بوده است: جنبش دانشجویی جاری

بمنزله یک جنبش اجتماعی جایگاه خاصی در استراتژی حزب مربوطه ندارد؛ مشارکت وابستگان این حزب در جنبش دانشجویی نه در راستای تقویت این جنبش برای اهداف اعلام شده و به شیوه های معمول این جنبش، بلکه برای تسهیل فعالیت های حزبی است که در خدمت استراتژی ای است که اساسا به جنبش های اجتماعی (شامل جنبش طبقه کارگر) قائل نیست .

واقعیت این است که برای وقوف بر این نکته تجربه ضربه خیر ضروری نبود؛ از مدتها پیش (یعنی از مقطع اعلام مشی " حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت) می شد و می بایست این واقعیت را، و حتی بی اخلاقی متناظر با آن را، دید. (زیرنویس ۴) و این تنها موقعیت تضعیف شده تئوری مارکسیسم در چپ ایران بود که باعث شد جنبش دانشجویی (و چپ در آن) برای دیدن بی ربطی این نظریات به جنبش های اجتماعی محتاج تجربه عملی ای با این هزینه بالا باشد .

۳،۱،۲) مقاومت انقلابی در زندان؟

در بحث پیرامون ضربه اخیر به این مسأله نیز اشاره شده است که دستگیر شدگان (و خصوصا مسؤلان اصلی) مقاومت چندانی از خود نشان نداده اند. عده ای این واقعیت را با بی اعتنایی و حتی تحقیر سنت های انقلابی زندان از جانب جریان کمونیسم کارگری توضیح داده اند. واقعیت این است که قضاوت در مورد رفتار زندانی امر بسیار پیچیده ای است، و این یادداشت قصد ندارد به این جنبه پردازد. در این رابطه تنها دو نکته در ادامه بحث در مورد مکان محوری سیاست حزب مربوطه که در بند پیش اشاره شد گفتن دارد: نخست اینکه این واقعیتی است که جریان کمونیسم کارگری عموماً (شامل حزب حکمتیست) برخورداردی نفی گرایانه و تحقیر آمیز با سنت های انقلابی چپ دارد و چنین موضعی باید از جانب مارکسیست ها نقد شود (کما اینکه تاکنون نیز شده است). بخصوص رهنمود مکرر حزب حکمتیست خطاب به فعالان آزاد شده و زندانی، که رفتار آنها در بازجویی را امری تماماً بیربط و علی السویه قلمداد می کند، آشکارا مروج اپورتونیسم اخلاقی است. خوشبختانه اکنون رفتار فعال کارگری زندانی و آزاد شده ای چون محمود صالحی استانداردهای برخورد اصولی در زندان را در عمل برای چپ ایران بدست داده است، و این نمونه به مارکسیست ها کمک می کند تا با سهولت با تبلیغ اپورتونیسم اخلاقی مقابله کنند. این مقابله مهم است، چون بنظر می رسد تا همین جا برخی، حتی گویا از میان آزاد شدگان (ظاهراً به ترغیب حزب مربوطه)، تلاش کرده اند از وابستگان دستگیر شده

حکمتیست ها چهره یک قهرمان بسازند. چنین کاری از لحاظ سیاسی نادرست و مضر است، برای اینکه معیارهای رفتار اصولی در زندان را در چپ تنزل می دهد. (هیچ جنبشی بدون مقاومت و فداکاری و حتی حماسه آفرینی فعالینش پیروز نمی شود.) وابستگان دستگیر شده حزب مربوطه در بهترین حالت قربانی هستند (و نه فقط قربانی رهبری سیاست های حزب متبوعه، بلکه قربانی جهل و دورویی و ماجراجویی خود نیز)، اما به هیچ وجه قهرمان نیستند. هر قربانی زندان های رژیم البته شایسته همدردی هر انقلابی و هر مارکسیستی است، اما تلاش برای بدل کردن این همدردی به تحسین را باید حق السکوت عاطفی مطالبه کردن نامید و به همین عنوان افشایش کرد.

نکته دوم این است که دوگانگی سیاسی ای که در بند پیش به آن اشاره شد (۲، ۱، ۲، ب) در درهم شکستن مقاومت دستگیرشدگان وابسته به حکمتیستها در زندان قطعا نقش داشته است. البته علل مقاومت کردن یا نکردن آدم ها در زندان و در زیر شکنجه بسیار پیچیده است و تمام تجربه ایران و جهان می گوید که رابطه یک به یکی با عقاید و خط سیاسی زندانی ندارد. اما این نیز بنا به تجربه دانسته است که شیوه محوری بازجویان برای درهم شکستن مقاومت زندانی این است که او را با تناقض و دوگانگی مواجه کنند. ساده ترین شکل این شیوه البته رو کردن تناقضات در اطلاعاتی است که زندانی در بازجویی می دهد و بازجویان از منابع دیگر جمع آوری کرده اند؛ اما تجربه زندان ج.ا. در دهه ۱۳۶۰ و فشار بازجو ها به زندانیان برای انکار باورهای ایدئولوژیک نشان می دهد که مواجه کردن زندانی با تناقضات ایدئولوژیک و سیاسی نیز اشکال دیگری از همین شیوه عمومی است. مقاومت زندانی تا حدود زیادی تابع توفیق او در حفظ انسجام (چه اطلاعاتی، چه سیاسی و ایدئولوژیک، ولی حتی انسجام روانی و هویت فردی) است. بیشک دوگانگی سیاسی ای که در بند پیش اشاره شد، یعنی دوگانگی بین اهداف و شیوه های جنبش دانشجویی با اهداف و شیوه های استراتژی حزب مربوطه که این فعالان در خفا عملا تمام هم و غم شان بوده، در کاهش مقاومت وابستگان این حزب در بازجویی ها نقش داشته است.

از این مختصر درباره زندان تنها می خواهیم این نتیجه را تکرار کنیم که بعد سیاسی و استراتژیک مسأله را نباید حتی در بررسی و توضیح رفتار زندانیان فراموش کرد و مسأله را صرفا به خصوصیات فردی و شخصی تنزل داد.

۲، ۱، ۴ (فعال جنبش و رابطه حزبی؟

یک تحلیل دیگر از علل عقب نشینی اخیر (که اگر چه به شکل فرموله بیان نشده اما زمزمه هایش در بعضی اظهار نظر ها بگوش می خورد) این است که نفس تماس و رابطه فعالان جنبش دانشجویی با احزاب و سازمان های سیاسی موجب ضربه و عقب نشینی حاضر است. یا اینکه فعالیت علنی در یک جنبش اجتماعی نظیر جنبش دانشجویی با فعالیت مخفی حزبی و سازمان سیاسی تناقض دارد. این حرف ها، اگر برای جنبش دانشجویی تازه باشد، در جنبش کارگری بیش از دهسال (در واقع نزدیک دو دهه) است که تبلیغ می شود و اکنون دوران رونق خود را از سر گذرانده است. چه در بررسی های دانشگاهی امثال حبیب لاجوردی از تشکل های توده ای کارگران در ایران، چه در بیانات پراگماتیستی چهره های جناح راست جنبش کارگری که ظاهراً قصدشان حاشیه امنیتی خریدن برای فعالیت خودشان بوده، و چه در تنوری بافی های پرتناقض ظاهراً چپ امثال محسن حکیمی، رابطه فعالان جنبش کارگری با احزاب (احزاب چپ و انقلابی) ذاتاً در تناقض با منافع جنبش، یا دستکم در تناقض با مصلحت های عملی، قرار می گیرد. خصلت علنی بودن فعالیت جنبشی در تقابل با خصلت (بناچار) مخفی کار حزبی و سازمانی یکی از تجلی گاه های اصلی این تناقض نزد مبلغان این نظر است. خوشبختانه اکنون ادبیات غنی ای در تقابل با چنین نظراتی وجود دارد که می تواند مورد استفاده فعالان چپ در جنبش دانشجویی نیز قرار گیرد. بهر رو، به نظر می رسد بزودی (بخصوص اگر چپ دانشجویی در جمع و جور کردن خود تعلل کند) با تکرار چنین مضمونی در جنبش دانشجویی، به بهانه تحلیل از علل ضربه اخیر و درس گیری از آن، مواجه خواهیم شد. تمام آنچه در بند ۲، ۱، ۲ (و تاحدی ۲، ۱، ۳ نیز) در مورد مکان سیاست و استراتژی سیاسی احزاب گفته شد از زاویه مقابله با چنین نظریه پوچ و دست راستی ای مهم و مفید است.

2.2) سیاست و استراتژی سیاسی بمنزله علت اصلی

در بخش پیش (۱، ۲) با بررسی برخی تحلیل های رایج (و ممکن) از علل ضربه و عقب نشینی اخیر جنبش دانشجویی به این نتیجه رسیدیم که علت اصلی عقب نشینی اخیر (که اغتشاش فعالان چپ و کاهش دستکم بالقوه -- اعتبار چپ در جنبش دانشجویی محور آن است)، اساساً در دوگانگی و ریاکاری سیاسی برخی از دستگیرشدگان است که به حزب معینی با سیاست و استراتژی متباینی با اهداف جنبش دانشجویی وابسته بوده اند. به بیان دقیق تر، علت اصلی عقب نشینی حاضر

در جنبش دانشجویی این بوده است که با ضربه و دستگیری‌ها روشن شده است که بخش تعیین‌کننده‌ای از چهره‌های فعال و رهبری «چپ رادیکال» و «دانشجوسان آزادی خواه و برابری طلب» در تهران در عمل مشغول فعالیت‌هایی در راستای استراتژی حزبی‌ای بوده‌اند که (مستقل از غیرعقلانی بودن و واهی بودن آن) هیچ‌سختی با اهداف و شیوه‌های جنبش جاری دانشجویی ندارد. در این بخش، برای تأکید مجددی بر جایگاه محوری نقد استراتژیک برای بازسازی چپ در جنبش دانشجویی، این نتایج را اثباتاً و به کوتاهی، بمنزله علل عقب‌نشینی حاضر در جنبش دانشجویی، فهرست می‌کنیم:

۱.۲.۲) ذهنی‌گری در ارزیابی از اوضاع

پیش‌شرط طرح هر استراتژی سیاسی، شناخت از وضعیت سیاسی-اجتماعی است. مارکسیسم به مؤلفه‌های ابژکتیوی برای چنین ارزیابی‌ای رجوع می‌کند. (در شرایط امروز ایران حیاتی‌ترین مؤلفه توجه به درجه سازمان‌یافتگی توده‌ای و سیاسی طبقه کارگر است.) با ضربه‌های اخیر و فاش شدن روابط حزبی برخی دستگیرشدگان، روشن شد که تعدادی از رهبران عملی و فعالان سرشناس چپ جنبش دانشجویی نه فقط ارزیابی کاملاً ذهنی و غیرواقع‌بینانه‌ای از وضعیت سیاسی-اجتماعی دارند، بلکه در عمل چنین محاسبه‌ای مبنای فعالیت‌های اصلی آنان بوده است. چنین ارزیابی‌ای از اوضاع طبعا نوعی از فعالیت‌ها را در دستور می‌گذارد و توجه را به اهدافی معطوف می‌کند که با واقعیات جنبش دانشجویی جاری هیچ‌سختی ندارد. (گفتن ندارد که روشن شدن این واقعیات ادعا و اعتبار چپ را برای هدایت جنبش دانشجویی بشدت کاهش می‌دهد)

2.2.2) آوانتوریزم

یک استراتژی سیاسی تنها وقتی می‌تواند در یک جنبش اجتماعی هژمونیک شود که عقلانی باشد؛ یعنی راه معقول و شدنی‌ای برای رسیدن به اهداف جنبش ترسیم کند. متعاقب ضربه و در بازجویی‌ها روشن شد که بخش تعیین‌کننده‌ای از رهبران و فعالان «چپ رادیکال» در عمل فعالیت‌های ماجراجویانه‌ای را در خفا پیش می‌بردند که نه فقط به اهداف و شیوه‌های جنبش دانشجویی جاری ربطی ندارد و با آنها در تناقض قرار می‌گیرد، بلکه حتی بطور در خود نیز به نحوی واقعا کودکانه و خیال‌بافانه در بهترین حالت سودای انقلاب آفریدن را دنبال می‌کرده است. (باز گفتن ندارد

که روشن شدن این واقعیت اعتبار چپ را برای هدایت جنبش های اجتماعی علی العموم و مشخصا جنبش دانشجویی کاهش می دهد.)

۳،۲،۲ (استراتژی غیرکارگری

علیرغم تصویری که چپ دانشجویی در چند سال گذشته از هویت خود بدست داده، با ضربه اخیر و دستگیری ها روشن شد که بخش تعیین کننده ای از فعالان و رهبران «چپ رادیکال» در عمل هیچ باوری به مکان محوری جنبش کارگری برای ایجاد تحولات بنیادی سیاسی و اجتماعی در ایران نداشتند. اینها، در راستای استراتژی حزب مربوطه، امید خود را برای ایجاد تحول سیاسی به قدرت گیری حزب خود از طریق بازوی مسلح آن گره زده بودند. " غیرکارگری " نامیدن چنین استراتژی ای هنوز حق مطلب را ادا نمی کند، چرا که ابا حتی همتراز با مثلا سوسیالیسم دهقانی یا انواع سوسیالیسم خلقی نیست. بلکه این یک نمونه افراطی از غیراجتماعی بودن یک سازمان چپ است که به معنای دقیق کلمه سکتاریسم (یعنی تعقیب مستقیم منافع مستقل سازمانی) استراتژی سیاسی او را می سازد. در بازجویی ها روشن شد که عده ای از فعالان و رهبران سرشناس چپ در جنبش دانشجویی در عمل پیشبرد چنین مشی غیراجتماعی ای را دنبال می کرده اند. (باز گفتن ندارد که این افشاگری جلب اعتماد توده دانشجویان را برای فعالان چپ دشوار می کند.)

۳،۲ (بازتاب اسکاندال حکمتیستها در جنبش دانشجویی و در چپ

۱،۳،۲ (تأثیر بر توده دانشجویان

ذهنی گرایی در شناخت اوضاع، ماجراجویی در فعالیت های عملی و تاکتیکی، و بی پایگی طبقاتی و اجتماعی استراتژی، مؤلفه های اصلی خط مشی استراتژیک حزب حکمتیست (و کلا شاخه های مختلف کمونیسم کارگری) است که معلوم شد از سوی عده ای از فعالان و رهبران «چپ رادیکال» در عمل با دل و جان دنبال می شده است. چنین استراتژی ای نه تنها به نیازهای جنبش دانشجویی پاسخی نمی دهد، نه فقط با اهداف و شیوه های جنبش دانشجویی بیگانه است، بلکه برای جنبش دانشجویی کاملا مخرب است (و نه فقط به دلیل تهدیدهای امنیتی نابجا و نالازمی که ذاتی آن است.)

استراتژی لیبرالی ظرف یک دوره طولانی بی ثمری سیاسی خود را در جنبش دانشجویی نشان داد، و اگر استراتژی حکمتیست ها واقعا استراتژی چپ در جنبش دانشجویی بود حق بود که موقعیت چپ در جنبش دانشجویی بسرعت حاشیه ای

شود؛ اما خوشبختانه این استراتژی را نباید و نمی توان به اسم چپ دانشجویی نوشت. زیرا :

اولا چپ در جنبش دانشجویی منحصر به «چپ رادیکال» نبود و نیست؛ ثانيا تمام رهبران و فعالان «چپ رادیکال» و " دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب " در تهران ابدانه از وابستگان حکمتیستها بودند و نه به چنین فعالیت های ماجراجویانه ای مشغول بودند و نه به چنین خیالبافی هایی باور داشتند؛ ثالثا، و شاید مهمتر از همه، چنین استراتژی ای به هیچ وجه استراتژی اعلام شده چپ در جنبش دانشجویی نبود .

در چند سال اخیر، بخصوص در دو سال اخیر، فعالان چپ دانشجویی عموما بر نقش محوری جنبش کارگری و همچنین بر اهمیت سایر جنبش های اجتماعی (مشخصا جنبش زنان) تأکید کرده اند و از لحاظ عملی نیز در فعالیت های رسمی و اعلام شده خویش عمدتا در این راه گام برداشته اند. حتی تعدادی از فعالانی که اکنون روشن شده در وابستگی به حکمتیستها مشغول چه فعالیتهای بی ربطی بوده اند، در نوشته ها و گفته های خود هیچگاه آشکارا مبلغ استراتژی حکمتیستی نبودند. و حتی (حال به سبب التقاط یا از روی تقيه) از طبقه کارگر و اهمیت جنبش های اجتماعی و غیره حرف زده اند. به عبارت دیگر، سیاست رسمی و اعلام شده چپ (شامل همه جریانات چپ دانشجویی) هیچگاه چنین استراتژی ذهنی و آوانتوریستی و بی پایه ای نبوده است. چپ دانشجویی دچار تناقضی نبوده است؛ بلکه تناقض در رفتار وابستگان حکمتیست بوده که در عین اعلام پایبندی ظاهری به اهداف و شیوه های جنبش دانشجویی، در عین اعلام پایبندی به بدیهیات سوسیالیسم مارکسی و مواضع عمومی چپ دانشجویی، همانطور که امروز روشن شده در دل خود باورها و طرح و نقشه های دیگری داشتند و در عمل نیز بعضی شان از دل و جان مشغول پیشبرد چنین نقشه های حزبی ای بوده اند. اگر افشای وابستگی این فعالان به حکمتیست ها و افشای فعالیت های آوانتوریستی آنها و باورهای خیال بافانه آنها مایه کاهش اعتبار چپ در کل جنبش دانشجویی شده باشد، بازگویی مکرر و صبورانه واقعیات فوق برای اینکه توده دانشجویان حساب چپ دانشجویی را از معدودی وابستگان حکمتیست ها جدا کنند لازم است. اما خوشبختانه وضعیت عمومی چپ بهتر از این است. به چند دلیل.

توده دانشجویان ابدًا چنین تصویری از استراتژی چپ دانشجویی ندارند. نخست به این سبب که، گفتیم، خط رسمی و اعلام شده چپ در جنبش دانشجویی ابدًا به چنین آوانتوریسمی ربطی ندارد. و دوم شاید به این دلیل که اساساً در چند سال گذشته توده دانشجویان بطور وسیع و پایدار و نهادینه در جنبش حضور نداشته اند و جنبش دانشجویی عمدتاً به فعالیت نیروی پیشتاز متکی بوده است. روشن شدن وابستگی تعدادی از فعالان و رهبران «چپ رادیکال» به حکمتیست‌ها تأثیر جدی‌ای بر رابطه چپ دانشجویی و توده دانشجویان نگذاشته و نمی‌توانسته بگذارد. اما نباید این وضعیت را ثابت تلقی کرد؛ در صورتی که بازسازی چپ دانشجویی به درازا بیانجامد، و یا در صورت پخش عمومی مصاحبه‌های زندان، بیشک باید تأثیر منفی بر روحیه توده دانشجویان را انتظار داشت. بهررو، حتی اگر (دستکم در حال حاضر) چپ در جنبش دانشجویی با چنین پرسش‌هایی از جانب توده دانشجویان مواجه نباشد، از لحاظ منطقی می‌باید پاسخ‌های روشن و قانع‌کننده‌ای برای آنها داشته باشد. (و بسیار محتمل است که بزودی، با تحرک مجدد چپ، چنین پرسش‌هایی از جانب گرایش‌های لیبرال و سوسیال‌دموکرات و شبه‌چپ‌های اردوگاهی و ضد جهانی شدن بسوی چپ سوسیالیست در جنبش دانشجویی پرتاب شود.)

2.3.2 (تأثیر بر چپ دانشجویی

با توجه به بند پیش، و همانطور که در بند ۱ بالا به عنوان مشاهده ساده گفته شد، وضعیت عقب‌نشینی فعلی در جنبش دانشجویی عمدتاً ناشی از موقعیت اغتشاش چپ دانشجویی است، و اغتشاش چپ دانشجویی خود ناشی از ضربه اخیر و فاش شدن رابطه عده‌ای از فعالان چپ با حکمتیست‌هاست. به نظر می‌رسد فعالان چپ دانشجویی عمدتاً با این شوک روبرو شده‌اند که چگونه چنین دوگانگی سیاسی (و باید گفت دورویی و ریاکاری سیاسی) در درون چپ وجود داشت و حتی در بالاترین سطح رهبری «چپ رادیکال» جا خوش کرده بود. و شاید پرسش دشواری که هنوز جواب کاملی نیافته است این است که چگونه می‌توان تضمین کرد که دوباره چنین اتفاقی نیفتد و یک عده ماجراجو و بی‌باور به نقش جنبش‌های اجتماعی، با دورویی امکانات چپ دانشجویی و کلاً جنبش دانشجویی را در جهت اهداف سازمانی و غیرجنبشی و غیرطبقاتی خود به کار نگیرند؟ تا پاسخ قانع‌کننده و عملی‌ای به چنین پرسش‌هایی داده نشده طبیعی است که اعتماد متقابل فعالان چپ به یکدیگر، موارد فعالیت مشترک، و در نتیجه امکان بازسازی چپ دانشجویی، کاهش بیابد.

پاسخ این سوال را اساسا باید در حساسیت بیشتر فعالان چپ به مبانی تئوریک استراتژی سیاسی جستجو کرد. واقعیت این است که پیش از ضربهٔ اخیر هم بیانات پراکندهٔ این نوع فعالان و رهبران چپ رادیکال با انتقاد نظری از زوایای گوناگون مواجه بود، و هر مارکسیستی بسادگی می‌توانست ببیند که چنین بیانات پراکنده ای غالبا حاوی ذهنی گری، آوانتوریسم، اپورتونیسم و نظایرش (یعنی به راستی کاتالوگی شامل همهٔ انحرافات که نام آنها را در تاریخ سوسیالیسم و مارکسیسم آموخته ایم، از ایده آلیسم فلسفی گرفته تا... ولونتاریسم تاکتیکی) هستند. اما در یکی دو سال گذشته می‌شد همهٔ این اشکالات و انحرافات را نهایتا به سطح نظری محدود دانست و به حساب عبارت پردازی نسنجیده و رادیکالیسمی صوری گذاشت؛ زیرا خود صاحبان این بیانات نتایج عملی آن را برای جنبش دانشجویی بیان نمی‌کردند، و فرض بسیاری از منقدان این بود که تناقض واقعیت جنبش و چنین ابرازات نظری ذهنی و آوانتوریستی با گذشت زمان صاحبان شان را به وانهادن چنین عقایدی سوق خواهد داد. اما اکنون و در پرتو تجربهٔ ضربهٔ اخیر و ماجراهای زندان روشن شده است که ذاتی چنین خط مشی ذهنی و آوانتوریستی ناتوانی از تبلیغ صریح بدیل استراتژیک خود در جنبش های اجتماعی است. صاحبان این نظرات نمی‌توانستند نتایج عملی نظرات خود را به جنبش دانشجویی ارائه کنند، و خوش بینی در مورد تصحیح عقایدشان زیر فشار الزامات جنبش ناموجه بوده است.

این فعالان دوگانگی سیاسی را در خود حمل کردند، با دورویی خود را هم‌رنگ جنبش جلوه دادند، و اکنون روشن می‌شود که عبارت پردازی های تند و تیز شان علانی بی خاصیت نبوده، بلکه وظیفه داشته تا هم حزب متبوعه را از تعلق ایدئولوژیک شان مطمئن نگاه دارد و هم برای روز مبادا ادعای مالکیت تشکل «چپ رادیکال» و جنبش دانشجویی را برای حزب مربوطه مستند کند. در نتیجهٔ تجربهٔ اخیر امروز باید بگوئیم که باورهای نظری ذهنی و آوانتوریستی افراد را، وقتی که علیرغم نقد مکرر و روشن شدن تناقض آنها با پراتیک یک جنبش همچنان بر آن پای می‌فشارند، باید تماما جدی گرفت و از نتیجهٔ عملی اش هراسید. چرا که در نتیجهٔ تجربهٔ اخیر امروز باید فرض کنیم که فعالان معتقد به چنین خط مشی ذهنی، آوانتوریستی، و بی پایهٔ طبقاتی و اجتماعی، وقتی در جنبش های اجتماعی حضور بهم می‌رسانند هدفشان تنها می‌تواند استفاده (سوء استفاده) از امکانات یک جنبش اجتماعی برای فعالیت هایی باشد که نتیجهٔ منطقی نظرات انتزاعی تئوریک شان است؛ و چون خودشان هم

می دانند و می بینند که امکان طرح (چه برسد به اتخاذ) چنین نتایج سیاسی ای در جنبش های اجتماعی وجود ندارد، همچنان در خفاء، در جهان موازی دو رویی سیاسی، چنان فعالیت ها و چنان اهدافی را با سود بردن از امکانات جنبش و تحت پوشش چپ دانشجویی دنبال می کنند .

3) بازسازی چپ دانشجویی :

این از افتخارات فعالان چپ دانشجویی است که تلاش برای خنثی کردن تأثیر ضربه اخیر را عملاً همزمان با وقوع ضربه آغاز کردند و بنحو پیگیری تا امروز ادامه اش داده اند. در شرایطی که تشکل «چپ رادیکال» و «چپ کارگری» در اثر ضربه عملاً در محاق می افتاد، نفس اعلام تشکل دانشجویان سوسیالیست (هر نظری هم که احیاناً درباره کمبودهایش داشته باشیم) اقدام بسیار مثبتی بود، چرا که کمترین تأثیرش این بود که اجازه نداد صدای چپ در جنبش دانشجویی قطع شود. تحرکات توده دانشجویان در شیراز و اصفهان و تبریز (که هنگام نوشتن این سطور همچنان ادامه دارد) بیشک بدون نقش فعالان چپ وجود نمی داشت، یا چنین ابعاد و بازتابی نداشت. چپ در حال بازسازی خود در جنبش دانشجویی است، و با توجه با واقعیات سیاسی ماکرو جامعه (نیازهای عینی جنبش های اجتماعی، چند دستگی در حاکمیت، بن بست استراتژیک لیبرالیسم، بی ربطی چپ غیرکارگری و ماجراجو، و دستکم تاکنون لختی چپ "دموکراتیک")، با توجه به مبانی تئوریک و سیاسی استواری که مارکسیسم ایران برای چپ طبقاتی انباشت کرده است، و با توجه به وضعیت جنبش کارگری ایران، بازسازی یک چپ سوسیالیست و طبقاتی در جنبش دانشجویی زمینه اجتماعی و سیاسی مساعدی دارد. چپ در جنبش دانشجویی با هیچ بحران و تناقضی مواجه نیست، بلکه با معضلات عملی ای مواجه است که ذاتی فعالیت سوسیالیستی در شرایط کشوری مثل ایران هستند. این یادداشت قصد ندارد طرح جامعی برای بازسازی چپ در جنبش دانشجویی ارائه دهد و تنها بر چند نکته تأکید می گذارد. بویژه از بازگویی نقش محوری استراتژی بعنوان وجه مشخصه هویتی چپ دانشجویی (در تمایز از خط کشی های عقیدتی) اینجا خودداری می کنیم، چون این امر، که مورد توافق کامل نگارنده است، نکته ای است که در بحث های پس از ضربه اخیر دیگران به خوبی بیان و تبلیغش کرده اند و فی الحال در سطح نسبتاً وسیعی نیز در دست اتخاذ است. بنا براین آنچه در ادامه این بند می آید ابداع جامع (و

حتی شامل مهم ترین نکات نیست، بلکه تأکید بر مواردی است که نیازمند تأکید بیشتری در بحث های جاری اند.

۱,۳) کسب مجدد دستاوردهای دموکراتیک

اساس استراتژی سوسیالیستی در شرایط امروز ایران چیزی جز کسب عملی آزادی های دموکراتیک به نیروی مستقیم جنبش های توده ای (با نقش محوری جنبش طبقه کارگر) نیست. جنبش دانشجویی در چند سال اخیر، تماما به یمن فعالان چپ، در عمل توانسته بود درجه بیشتری از آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی تجمع و حتی تظاهرات را، دستکم در محدوده دانشگاه، بگیرد. مهمترین جنبه عینی عقب نشینی اخیر از کف رفتن عملی این آزادی ها (یا محدود شدن شدید آنها) بوده است. فتح دوباره این زمین از دست رفته حیاتی است، اما روند کسب مجدد آنها با تکرار روند مشابه دوره قبل در جنبش دانشجویی اتفاق نمی افتد. بلکه این بار اساسا در دل تحرک توده دانشجویان می توان و می باید چنین دستاوردهایی را به دست آورد و تثبیت کرد (و دست آوردهای دوره قبل نیز، همچنان که واقعیت ضربه اخیر و مثلا تعطیل عملی همه نشریات مجاز دانشجویی نشان داد، بدون پشتوانه بسیج توده ای بسیار لرزان بود). بنابراین:

۲,۳) جنبش توده ای

توفیق چپ در پیشبرد استراتژی سوسیالیستی در جنبش دانشجویی به این معناست که یک جنبش توده ای برای خواسته های وسیع دانشجویان راه بیفتد، به روشنی خواسته های خود را به تحقق آزادی و برابری در جامعه گره بزند، و کلیه جنبش های اجتماعی را به همراهی با جنبش کارگری فرا بخواند. این کار بدون برقراری هژمونی چپ ها (و چپ در اینجا به معنای واقعی کلمه معادل با سوسیالیست کارگری است) در جنبش دانشجویی ممکن نمی شود. ولی یک لحظه نباید فراموش کرد که تمام مبارزه ایدئولوژیک و پلمیک سیاسی با لیبرال ها و سوسیال دموکرات ها، و حتی مبارزه با انحرافات سکتاریستی و آوانتوریستی و آنارشویستی شبه سوسیالیست ها و چپ نما ها (که لازمه حیاتی تأمین این هژمونی است، که محدود به فعالیت نگارشی نیست، و ابداء کاری "روشنفکرانه" نباید به شمار آید) هدفش تنها کنار زدن موانع شکل گیری چنین جنبش اجتماعی و سیاسی ای است. چنین جنبشی بدون ایجاد تشکل هایی که در بر گیرنده وسیع ترین توده ممکن دانشجویان باشند قابل تصور نیست. بنابراین:

3.3 (تشکل توده ای دانشجویی

هر تشکل توده ای، و از جمله هر تشکل توده ای دانشجویی، برای جلب افشار متوسط و عقب مانده طبقه یا قشر مربوطه، و برای حفظ و تحکیم رابطه آنها با تشکل می باید با طرح وسیع و مبارزه برای خواسته های بنیادی اقتصادی و رفاهی و "صنفی" همراه باشد. گسترش هر جنبشی متناظر با فازی در رشد آن جنبش است که رشد عرضی آن به ناگزیر از عمق آن می گاهد. این امری طبیعی است و از آن نباید هراسید. ضامن ماهیت عمیقا رادیکال جنبش دانشجویی تأمین هژمونی استراتژی سیاسی سوسیالیستی در آن است، که واضح است ابدا امری مربوط به تکرار کلمات و عبارات در بیانیه ها و اساسنامه ها نیست، و حتی معیارش بسادگی رواج اعتقادات نظری و دگرگون کردن ایدئولوژیک اعضاء تشکل و آحاد حاضر در جنبش هم نیست. بلکه تنها از طریق تعریف و تثبیت خواسته های محوری تشکل های توده دانشجویان به روایت سوسیالیست ها، نهادینه کردن شیوه های مبارزه مورد نظر سوسیالیست ها در تشکل های جنبش دانشجویی، جا انداختن پرنسپ های کار سازمانی غیربوروکراتیک و متکی به آگاهی و مشارکت توده دانشجویان، و بویژه تربیت و تأمین رهبرانی برای جنبش و تشکل های توده ای دانشجویی است که مسلح و متکی به تمامیت چشم انداز استراتژیک سوسیالیستی باشند. بنابراین :

۴.۳ (چهره های علنی چپ

حضور و فعالیت علنی رهبران و چهره های چپ در جنبش دانشجویی حیاتی است. یکی از دستاوردهای دوره پیش دقیقا معرفی ده ها نویسنده و سخنگو و فعال چپ صاحب نام و صاحب چهره در جنبش دانشجویی بود. به نظر می رسد یکی از پیامدهای ضربه اخیر سکوت داوطلبانه بسیاری از این فعالان بوده است. در گرماگرم ضربات چنین سکوتی البته کاری عاقلانه بود، اما اکنون دیگر حکمتی ندارد

۵.۳ (نقد استراتژی حکمتیسم و شیوه کار آنها در جنبش دانشجویی

نقد علنی و دقیق عملکرد فعالان وابسته به حکمتیست ها در جنبش دانشجویی یک پیش شرط همه کارهای لازم برای بازسازی چپ در جنبش دانشجویی است. حتی از زاویه ملاحظات امنیتی بازگشت چهره های چپ به نقش فعالیت علنی (بند پیش)، لازم است که مرز فعالان چپ با این قبیل ماجراجویی ها با نقدی عمیق و علنی ترسیم شده باشد. از زاویه ایفای نقش چپ در جنبش دانشجویی نیز بدیهی است که چنین نقدی حیاتی است (حتی اگر توده دانشجویان -هنوز- ابهامی در این مورد ابراز

نکرده باشند)، و نه فقط برای کسب اعتماد توده دانشجویان، بلکه خصوصاً برای دادن این آموزش به توده دانشجویان که رهبران و مسئولان خود را با چه معیارهایی در رابطه با اهداف جنبش خود باید قضاوت کنند. همچنین روشن است که نقد عمیق و صریح برخورد ابزاری فعالان حکمتیست با جنبش دانشجویی برای ایجاد اعتماد متقابل بین فعالان چپ و امکان فعالیت مشترک حیاتی است. به همه این دلایل، بازسازی چپ در جنبش دانشجویی نمی‌تواند بدون نقد عمیق، یعنی از زاویه منافع و اهداف و شیوه‌های جنبش دانشجویی و نشان دادن انطباق چنین نقدی با استراتژی و شیوه‌های سوسیالیسم طبقاتی کارگران، بر عملکرد فعالان وابسته به حکمتیست‌ها انجام گیرد. و هنوز به اهمیت به دست دادن هرچه زودتر چنین نقدی برای مقابله با لیبرال‌ها و چپ "دموکرات" (که محتوم است تا عملکرد حکمتیست‌ها را به زودی به حساب هر نوع رادیکالیسم چپ بگذارند) اشاره نکرده ایم. تأکید بر این نکته شاید لازم است که چنین نقدی نباید به نقد ایدئولوژیک حکمتیسم از زاویه تئوری مارکسیسم محدود بماند، بلکه از هر لحاظ حیاتی است تا به نقدی سیاسی که عملکرد ماجراجویانه و مضر به حال جنبش دانشجویی آنها را با استراتژی سیاسی غیرطبقاتی‌شان توضیح می‌دهد بسط یابد. (زیرنویس ۵)

4) کار علنی و مخفی:

بحث اصلی این یادداشت با بخش قبل به پایان می‌رسد، اما از آنجا که به نظر می‌رسد مسأله کار علنی و مخفی بعد از ضربه اخیر بدل به یکی از گره‌های بحث در میان فعالان چپ دانشجویی شده شاید بی‌مناسبت نباشد که در این یادداشت زیر سرفصل مستقلی به این امر اشاره ای شود.

۱.۴) ضربه اخیر و "کار علنی افراطی"

در بحث‌های مربوط به ضربه اخیر، یکی از محورهای انتقاد "افراط در علنی کاری"، و کم‌بها دادن یا ندانستن جایگاه کار مخفی است. باید توجه داشت که این انتقاد یک شباهت صوری و لفظی با انتقادی که بالاتر (بخش ۲، ۱، ۲) بررسی شد دارد. (در آن بخش اشاره شد که اشتباهات و گل و گشاد بودن "کار مخفی" حزبی وابستگان به حکمتیست‌ها واقعیتی است، اما چنین نقد فنی‌ای باید تا سطح سیاسی و ماهیت و نوع فعالیت مخفی اینها بسط یابد.) در نقد "افراط در علنی کاری" اما حتی صرفاً اشتباهات فنی وابستگان حکمتیست در شیوه‌های کار مخفی نیست، بلکه در حقیقت آنچه مورد انتقاد است عملکرد عمومی دانشجویان چپ در دو سه سال

گذشته در ایجاد نشریه های مجاز و تجمع ها و تشکل های رسمی ، و همچنین معرفی چهره های با نام و نشان می باشد؛ یعنی همانها که بالاتر (بخش ۱،۲، ۳، ۱ و ۳، ۱) ما به منزله دستاوردهای دموکراتیک و کسب عملی درجه ای از آزادی های دموکراتیک از آنها یاد کردیم. چنین درکی که کسب عملی آزادی های دموکراتیک را " افراط در علنی کاری" تلقی می کند ریشه در درک چپ انقلابی دهه ۱۳۵۰ و دوران انقلاب بهمن دارد. برای این چپ، اگر بخواهیم خیلی کوتاه و نخراشیده بیان کنیم، جنبش انقلابی نتیجه گسترش "آگاهی" آحاد تشکیل دهنده جنبش بود و نقش "پیشتاز" این بود که آدم ها را مخفیانه و دانه به دانه با ترویج و جلب به تشکیلات خود و آموزش مواضع سازمانی به سطح "عنصر آگاه" ارتقاء دهد. و این مسیر را مکانیسم پا گرفتن جنبش انقلابی می دانست. (بذر ۲۵ عینا با مفروض داشتن چنین مسیری برای رشد جنبش انقلابی است که عملکرد دانشجویان چپ را در جنبش دانشجویی "افراطی کاری علنی" می خواند) ضربه اخیر نباید باعث شود که چنین درک های عقب افتاده ای از استراتژی سیاسی و جنبش های توده ای، ولو برای یک دوره خیلی کوتاه، در میان فعالان چپ رواج یابد. نیازی به تکرار این بدایت نباید باشد که مکانیزم طبیعی جنبش های توده ای فعالیت روی زمینی و علنی است .

2.4 (سوسیالیست ها و کار علنی و مخفی

برای سوسیالیست ها معضل تلفیق کار مخفی و علنی این چنین ایجاد می شود که چگونه، در کشوری با نظام سیاسی غیر دموکراتیک، حزبی که غیرقانونی و "زیرزمینی" است، در جنبش های توده ای (و بدوا جنبش کارگری)، که طبیعتا روی زمین و در ملاء عام جریان دارند، نقش بازی کند. تلفیق کار مخفی و علنی یعنی ایفای نقش کسانی که عضو حزب اند(و تعلق حزبی و فعالیت حزبی شان بناچار باید مخفی بماند) بمنزله فعالان جنبش های اجتماعی (بدوا در جنبش کارگری، که طبعا تنها می تواند نقشی تماما علنی باشد). توفیق در تلفیق این دو نوع کار، کار علنی و مخفی، چگونه ممکن می شود؟

۱،۲،۴ (جنبه سیاسی

آنچه در پایه ای ترین سطح توفیق در تلفیق کار علنی و مخفی را ممکن می کند، این واقعیت است که ایفای همزمان این دونقش (مخفی و علنی، زیرزمینی و روی زمینی، در سازمان پیشتازان و در سازمان توده ای، وغیره و غیره) ادا تناقض ماهیتی ندارند: حزب مارکسیستی غیرقانونی و مخفی و زیرزمینی دقیقا بر این باور است که

مکانیسم تغییرات اجتماعی در نبرد طبقات است و اهداف اعلام شده حزب تنها در پیشروی مبارزه جاری کارگران متحقق می شود، و بنابراین برای خود نقشی جز یاری رساندن به "همین جنبشی که مقابل چشمان ما جریان دارد" (یعنی مستقل از اینکه جنبش کارگری اکنون در چه سطحی هست) نمی تواند قائل باشد. اهداف حزب مارکسیستی هیچ تباین و تقابلی با اهداف جنبش کارگری، چه اهداف نهایی و چه اهداف فوری، ندارد، سهل است، اهداف دراز مدت و فوری چنین حزبی دقیقاً تحقق همین اهداف ابژکتیف جنبش کارگری است. ایفای نقش مارکسیستها (اعضا حزب مارکسیستی کارگری) در جنبش های دیگر اجتماعی نیز تنها تا به آنجا و در آن مقاطع تاریخی با تناقضی مواجه نیست که پیشروی چنین جنبش هایی از لحاظ عینی به سود پیشروی سوسیالیسم باشد، و به این معنا جزئی از استراتژی سیاسی سوسیالیسم بشمار آید. تنها در صورت برقرار بودن این شرط است که می توان امر تلفیق کار علنی و مخفی را در سطح سازمانی و فنی دنبال کرد.

۲،۲،۴) جنبه سازمانی

وجود حزب طبقه کارگر، مثل هر سازمان پیچیده ای، با داشتن اندام های (ارگان های) متنوع اجازه می دهد که تقسیم کار پیشرفته ای در میان فعالان سوسیالیست ایجاد شود. تنها با تقسیم کار است که می توان همخوانی بالقوه کار مخفی (حزبی) و علنی (جنبش های اجتماعی) را (مذکور در بند پیش) به بهترین نحوی عملاً متحقق نمود. تنها با هماهنگی فعالیت های کیفیتاً متنوع فعالان مختلف در یک سازمان حزبی نیرومند است که می توان به چنان تقسیم کار پیشرفته ای دست یافت که ایفای نقش در جنبش های اجتماعی تنها وظیفه حزبی کسانی باشد که در جایگاه رهبران عملی مبارزات و جنبش های اجتماعی قرار می گیرند. (و تحقق چنین امری نه فقط در گرو یک سازمان نیرومند حزبی با ارگان های متعدد و متنوع تبلیغی و انتشاراتی است، بلکه همچنان مستلزم چنان ارگان هایی پیچیده و منعطفی برای پیشبرد آموزش و مباحثات درون حزبی است که بتواند وحدت استراتژیک و تاکتیکی حزب را در شرایط تقسیم کار پیشرفته و تخصص بالای وظایف حزبی حفظ کند.)

۳،۲،۴) جنبه فنی

علاوه بر اینها، واضح است که در شرایط مبارزه در یک نظام سیاسی غیردموکراتیک، قدرت فنی حزب در آموزش و ارتقاء مدام شیوه های مبارزه با پلیس سیاسی (که، فراتر از تضمین مهارت های فردی اعضا، مستلزم وجود ارگان

های مختلف و هماهنگی دقیق میان آنهاست (برای توفیق در تلفیق کار علنی و مخفی ضروری است). (بعنوان یک نمونه کوچک: تضمین حفظ ارتباط فعالان علنی با حزب و مشارکت آنها در مباحثات درونی، در عین پاک نگاه داشتن محل زیست آنها از هرگونه اسناد حزبی.)

۳،۴) احزاب غیرکارگری و تلفیق کار مخفی و علنی

با توجه به آنچه درباره مبناي سياسي تلفيق کار مخفی و علنی برای مارکسیست ها بالاتر گفته شد (۴،۲،۱)، می توان دید که چرا نمی توان تلفیق کار مخفی و علنی را صرفا به امری فنی و حتی تدابیر سازمانی تنزل داد. شیوه های تلفیق کار مخفی و علنی، بخصوص باید تأکید کنیم که شیوه های کار علنی، تابعی از سیاست است. برای احزاب سیاسی ای که نیروی جنبش های اجتماعی اساس سیاست شان نباشد، حل تناقض پایه ای میان خط مشی حزبی و اهداف و شیوه های جنبش های اجتماعی همیشه به شیوه های اپورتونیستی (حال راست یا چپ) انجام می گیرد. بطور مثال، حزب توده که هیچگاه پیشروی سیاسی اش را به تقویت جنبش کارگری گره نزده، می توانست فعالیت علنی سندیکائی اش را در دوره محمد رضا شاه این طور پیش ببرد که فعالان علنی آن هیچ ابائی نداشته باشند که برای "تأمین امنیت فعالیت علنی" شان در اعتصابات کارگری عکس اعلیحضرت را دست بگیرند و فریاد جاوید شاه بدهند. چه باک که این کار فساد سیاسی در جنبش کارگری است؛ و وقتی تقویت سیاسی جنبش کارگری خاصیتی برای پیشرفت این حزب ندارد چنین کاری واقعا منسجم است. (امروز هم تفکیک چهره شان از شوراهاي اسلامی در جنبش کارگری ممکن نیست، همانطور که تفکیک شان از اصلاح طلبان و نو اندیشان دینی و ... در سایر جنبش ها) مورد فعالیت وابستگان حکمتیست ها در جنبش دانشجویی نیز، همانطور که در بندهای پیشین به تفصیل اشاره شد، مبتلا به ناهمخوانی سیاسی بین منافع جنبش و اهداف حزب است دچار تناقض پایه ای است، و این تناقض را تنها با افراط و تفریط، تنها با نوسان، بطور موضعی می تواند حل کند. بیشتر در نشریات مجاز دانشجویی ناقوس شروع عملیات انقلابی را می زدند و حالا پس از ضربه آشکارا مبلغ تشکل های دانشجویی غیرچپ هستند و تلاش برای ایجاد تشکل دانشجویی چپ و سوسیالیست را تخطئه می کنند (که هیچ معنایی جز تخطئه تلاش برای کسب عملی آزادی های دموکراتیک و پیش تر راندن مرز مجاز آزادی بیان و ... ندارد.)

نتیجه بگیریم: انتقاد به احزاب غیرکارگری در جنبش های اجتماعی نمی تواند بر ناتوانی فنی آنها در تلفیق کار علنی و مخفی و در نتیجه به مخاطره افکندن جنبش باشد؛ چرا که (همانطور که مثال توده ای ها نشان می دهد، و سیاست حکمتیست ها هم، چه با چپ روی در دوره پیش و چه با راست روی در حال حاضر، نشان می دهد) تلفیق کار مخفی و علنی از لحاظ فنی برای آنها غیرممکن نیست، بلکه (چه با راست روی و چه با چپ روی) به قیمت تقلیل و تخریب اهداف و شیوه های جنبش اجتماعی صورت می گیرد. مسأله سیاست است، و اگر جنبش اجتماعی و تشکل توده ای علنی باید از اینها بر حذر باشد و از خود دورشان کند، تنها با استدلال و افشای سیاسی این کار ممکن می شود. اینکه تباین این احزاب با اهداف و شیوه های جنبش های اجتماعی در شرایط فعلی در عرصه ای چون "تلفیق کار مخفی و علنی" بروز می یابد تماما به دلیل وجود اختناق سیاسی است. اگر این حکم درست است که سیاست و استراتژی علت پایه ای معضلاتی است که اینها اکنون در جنبش های اجتماعی در سطح تلفیق کار مخفی و علنی می آفرینند، برای روشن تر دیدن قضیه می توان از شرایط اختناق انتزاع کرد و مسأله را در یک سطح عمومی تر بررسی کرد.

در جوامع دموکراتیک، سازمان های توده ای، مثلا اتحادیه ها، به هر حزبی اجازه فعالیت در سازمان شان را نمی دهند. احزاب دست راستی، مثلا حزب محافظه کار، نمی تواند در اتحادیه های بریتانیا فراکسیون ایجاد کند. حال آنکه، علیرغم اینکه اتحادیه ها خودشان حزب لیبر را ساخته بودند و بودجه اش را می دادند و دولت لیبر هم مخالف سفت و سخت شوروی بود، از نظر پرنسیپی ناگزیر بودند فعالیت و فراکسیون حزب کمونیست (طرفدار شوروی) را در اتحادیه بپذیرند؛ برای اینکه اهداف و فعالیت های این حزب، بعنوان یک حزب سوسیالیست، تماما به جایگاه مرکزی جنبش کارگری و اتحادیه ها قائل بود. و درست به همین دلیل احزاب غیر سوسیالیست را هیچگاه راه نمی دادند. (و چنین بود که چنین احزابی، مثلا احزاب کاتولیک و غیره، در بسیاری از کشورها راهی نداشتند جز اینکه اتحادیه های کارگران کاتولیک را بسازند.) اینکه در شوراهای روسیه تنها به سه حزب سوسیالیست (بلشویک و منشویک و اس آر) اجازه می دهند که در هیات اجرایی مستقیما نماینده بفرستند تصادفی نیست. این درجه رشد جنبش های اجتماعی است (که در نخستین مراحل رشدش با سازمانیابی و تشکل توده ای همراه است) که به

این موازین منجر می شود که: احزابی که در سیاست شان جنبش اجتماعی مشخص ما جایگاهی ندارد حق ندارند در این جنبش و تشکل هایش فعالیت کنند. این به هیچ وجه نقض حقوق دموکراتیک کسی نیست، چون هر عضو این تشکل ها می تواند در خلوت خود خدا را عبادت کند یا در انتخابات به محافظه کاران رأی دهد و غیره؛ اما این مضحک است که حزب مربوطه بیاید در اتحادیه و ادای این را در بیاورد که برنامه و پیشنهاد خاصی دارد که برای اتحادیه مزبور می تواند مفید باشد. همه می دانیم که بنا بر فلسفه سیاسی اش و برنامه حزبی اش و سیاست های اعلام شده اش ندارد؛ پس اجازه این خیمه شب بازی را نمی دهیم. (و با پیشرفت عمومی فرهنگ سیاسی جامعه، خود احزاب مزبور هم اینقدر انسجام دارند که خود را به کاری که واقعا مفید می دانند مشغول کنند و نخواهند چنین ادایی در آورند.) اگر در ایران شرایط دموکراتیک یا نیمه دموکراتیک برقرار بود، اگر درجه ای از تشکل توده ای وجود داشت، خیلی طبیعی بود که مثلا کنفدراسیون شوراهای اتحادیه ها قطعنامه ای بدهد و بگوید چرا به فلان سازمان های معتقد به مشی چریکی اجازه فعالیت رسمی در اتحادیه و شوراهای نمی دهد. امروز این نداشتن تشکل برای جنبش دانشجویی است که مقابله با ماجراجویانی چون حکمتیست ها را به این کوره راه ها می اندازد؛ والا ساده بود که تشکل توده ای دانشجویان قطعنامه ای صادر کند و (حتی در کجدار و مریز با شرایط اختناق سیاسی موجود) بگوید که بهبود وضعیت سیاسی و اقتصادی جامعه را به نیروی آگاهی و اراده توده مردم و فلان جنبش های اجتماعی ممکن می داند، و بنابراین به احزاب و نیروهای سیاسی ای که دل به فشار و حمله آمریکا بسته اند، پول از آمریکا می گیرند، کودتا را راه تغییر سیاسی می دانند، دستجات مسلح سازمان می دهند و حق فعالیت در تشکل شان را نمی دهد. اگر چنین قطعنامه ای (از جانب یک ارگان واقعا توده ای) وجود داشت، اگر هم پلیس سیاسی فلان مسئول دانشجویی را دستگیر می کرد که ایشان آدم ربایی کرده تا اخاذی کند، جواب تشکل توده ای این بود که خیلی بد کاری کرده، بخودش مربوط است، ما گفته ایم با این احزاب کاری نداریم، و وقتی هم که فلان مسئولیت را در تشکل مان داشت هیچگاه این کارها را نمی کرد، چون اگر می کرد مطابق فلان قطعنامه می انداختیمش بیرون.

شرایط اختناق سیاسی موجود باعث می شود تا چنین معضلات سیاسی ای در سطوح غیرسیاسی، و از جمله در مورد مشخص بحث حاضر در سطح تلفیق کار مخفی و

علنی، بروز کند. از این بحث انتزاعی سیاسی می‌خواستیم نتیجه بگیریم که: فعالیت احزاب غیرکارگری در جنبش‌های اجتماعی نه صرفاً به دلیل فعالیت‌های "مخفی" و حزبی‌شان برای این جنبش‌ها مشکل‌ساز اند (چنین انتقادی در شرایط اختناق ایران انتقادی از موضع راست خواهد بود)، بلکه خود فعالیت "علنی" اینها در جنبش مربوطه (معادل فراکسیون اینها در تشکل توده‌ای در شرایط دموکراتیک)، اگر واقعا مبتنی بر سیاست چنین احزابی باشد، با اهداف جنبش اجتماعی متباین یا دستکم بیربط است. اگر علیرغم باور قلبی به چنین احزابی کسی در جنبش یا تشکل توده‌ای هیچ فعالیت عملی و نظری که در راستای اهداف چنین احزابی است از خود نشان ندهد، واضح است که این فرد تناقض را به درون خود منتقل کرده و جنبش و تشکل در امان مانده‌اند. (اگر فعالیت علنی‌شان در جنبش "تقیه" است، ما کاری نمی‌توانیم بکنیم، چون نه تفتیش عقاید می‌کنیم و نه روانشناسی؛ و اگر فاش شدن فعالیت‌های مخفی‌شان بعداً از لحاظ امنیتی مساله آفرید، این مساله‌ای است برای شخص او، و نه برای تشکل که هیچ علامتی دال بر این قبیل کارها از او ندیده بود.

(

۴.۴ (کار مخفی و علنی در شرایط این دوره

در موقعیت فعلی سوسیالیسم کارگران در ایران، یعنی وقتی طبقه کارگر حزبی سوسیالیستی ندارد، طبقاً امکان سود بردن از جنبه‌های سازمانی و فنی‌ای (۴،۲،۲ و 4.2.3 بند پیش) که وجود حزب برای تلفیق فعالیت مخفی و علنی فراهم می‌کند محروم هستیم. این دشواری کار فعالان مارکسیست در همه جنبش‌های اجتماعی، شامل جنبش کارگری، است. و تنها به درجه‌ای که پیش شرط‌های تشکیل یک حزب سوسیالیست و کارگری فراهم می‌شود، تلفیق کار مخفی و علنی تسهیل می‌گردد. همانطور که در بحث‌های تاکتونی مارکسیست‌ها در ایران به نظر می‌آید دیگر تثبیت شده است، مبحث استراتژی و همدلی بر سر استراتژی سیاسی کلید اصلی وحدت فعالان مارکسیست است، و به درجه‌ای که مارکسیست‌ها در جنبش دانشجویی بر محور درک واحد استراتژیکی فعالیت کنند، پایه‌ای‌ترین شرط (4.2.1 بند پیش) برای همخوانی فعالیت‌های جنبشی (علنی) و فعالیت‌های مارکسیستی (مخفی) برای فعالان چپ دانشجویی فراهم است. به این اعتبار، دشواری‌های تلفیق فعالیت مخفی و علنی برای فعالان جنبش دانشجویی در حال حاضر اموری صرفاً سازمانی و فنی است، که در شرایط فعلی می‌باید با ابتکار فردی و هماهنگی گروهی تا بیشترین

درجه ممکن تسهیل شود. (عملکرد فعالان علنی جنبش کارگری در شرایطی که از این زاویه کاملا مشابه شرایط مارکسیست ها در جنبش دانشجویی است، بخصوص سرمشق محمود صالحی، نشان می دهد که، علیرغم دشواری های فنی و سازمانی موجود، فعالیت علنی اصولی و بدون سازش هایی که نقض غرض کنند ممکن است.) وضعیت فعلی مشکلات دوران گذار چپ - گذار به یک دروه تاریخی جدید، یعنی گذار به عروج یک چپ طبقاتی و اجتماعی و متحزب- را در عرصه تلفیق کار علنی و مخفی منعکس می کند. به درجه ای که این دوران گذار با موفقیت پیش رود، امر تلفیق کار علنی و مخفی به همان درجه تسهیل خواهد شد و با کیفیت بهتری صورت خواهد گرفت. از اینجا دو نتیجه می توان گرفت: اولاً فعالین چپ دانشجویی، بمثابة مارکسیست ها، باید در امر حزبیت ایفای نقش کنند. و ثانياً، این واقعیت را باید تأکید کرد، که (سواى همه مباحث استراتژیک تاکنونی) حتی از زاویه فواید سازمانی و فنی نیز، تحزب سیاسی طبقه کارگر، دقیقاً از آنجا که فعالیت را برای گرایش سوسیالیست در جنبش دانشجویی بطور کیفی تسهیل می کند، باعث تقویت و پیشروی کلیت جنبش دانشجویی می گردد. بین فعالیت مخفی مارکسیستی و فعالیت علنی در جنبش دانشجویی هیچ تناقض منفعت ها وجود ندارد؛ بین فعالیت در جنبش دانشجویی و فعالیت برای تحزب کارگری نیز هیچ تناقضی وجود ندارد. بطور کلی، پیشروی امر تحزب سیاسی طبقه کارگر به سود جنبش های اجتماعی حق طلب و غیرکارگری است .

زیرنویس ها :

- ۱- نک به منابع مطالعاتی در مورد جنبش دانشجویی در همین وبلاگ
- ۲- کم بها دادن به دشمن "البته بیان نارسایی برای «اشتباه تاکتیکی» است. چنین عبارتی یکی از فرمولبندی های مانو است که در دهه ۱۳۵۰ نیز به جنبش چریکی ایران راه یافت و در فرهنگ چپ ایران به نحوی باقی ماند. «اشتباه تاکتیکی» همیشه به معنای اشتباه در ارزیابی توازن نیروهاست، اما دلایل موارد چنین ارزیابی نادرستی عموماً ناشی از ارزیابی از انقلابی بودن یا غیرانقلابی بودن موقعیت جامعه

است که، در سنت مارکسی و لنینی، واضح است هم مولود دینامیسم عینی و مادی ای هستند و هم معیارهای ابژکتیو روشنی برای تشخیص شان وجود دارد. در شرایط جامعه پیشا سرمایه داری چین، قابل درک است که طراحی تاکتیک ها برای ارتش دهقانی در یک جنگ دراز مدت در سرزمینی پهناور تنها می توانست بر آمپریسیسم در ارزیابی از تناسب نیروها در هر مورد مواجهه تاکتیکی تکیه کند. برای جنبش چریکی در ایران نیز اساسا مقوله «موقعیت انقلابی» اعتباری نداشت، چرا که یگانه تاکتیک و یگانه استراتژی ممکن همواره عملیات مسحانه بود. اما دقیقا از آنجا که چنین مشی ای راه را برای هر عمل کوری می گشود، دست زدن به چنین عملیاتی در عمل به تیزهوشی پراگماتیستی چریک باید واگذار می شد؛ و از این رو انتقاد "کم بها دادن به دشمن" تبصره ای می شد که موارد ناموفق و در نتیجه نادرست چنین عملیاتی را باید توضیح می داد.

3- نگاه کنید به «درس های ۱۳ آذر». گرچه فراخواندن به آکسیون ۱۳ آذر تاکتیک نادرستی بود، اما، به دلایلی که همین مقاله هم می گوید، با شروع دستگیری ها در آستانه روز تظاهرات، تنها مسیر درستی که بر روی فعالان چپ باز بود اصرار بر برگزاری این تظاهرات و تلاش برای به میدان آوردن بخش هرچه بزرگتری از دانشجویان در همه دانشگاه ها و گسترش کمپین اعتراض به دستگیری ها بود.

۴ و ۵ - نک به منابع مطالعاتی در نقد حکمتیسم و جریان کمونیسم کارگری در همین وبلاگ

نوشته شده در شنبه بیست و هشتم اردیبهشت ۱۳۸۷ ساعت ۰:۱۹ توسط تریبون مارکسیسم ±